

اشعار و مطالب زیر که با شما به اشتراک می‌گذارم برگرفته از برنامه‌های گنج حضور شماره ۹۷۸ الی ۹۸۳ می‌باشد:

رنجور و کلان پیرزن و ناوستا  
هر سه استادند ولی در روستا

هر سه ظاهر را شناسند و به ذکر  
روی خود مالند و می‌گویند چه بکر

آن زَنک از عشرِ قرآن بر کند  
عشرها چون عطر بر تن می‌زند  
- (مصطفی ناظمی)

آن یکی رنجور شد سوی طیب  
گفت نبضم را فروبین ای لیب  
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم ۱۲۹۳)

در پی طاووس و عشر و حالت‌اند  
غافل از عشق و دلیل خلقت‌اند

هر سه مالند مُشک را بر روی حال  
در پی ذکرند و حرف و قیل و قال

نیست اندر خانه‌شان آبی و نان  
پس بپاید ریستن بر ذکرشان

پس اگر ذکرِ بگویی بی‌عمل  
تو چو کمپیری به دنبال ذکر

چون که رو گرمی نماید دل جمود  
عاریت باشد هر آنچه می‌نمود  
- (مصطفی ناظمی)

گرمی عاریتی ندهد اثر  
گرمی خاصیتی دارد هنر  
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم بیت ۳۶۹۴)

کور چون شد گرم از نورِ قدَم  
از فرح گوید که من بینا شدم  
- (مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۰۳)

بر زبانت نامِ حق و شعرِ او  
مرکزت عاری ز فعل و فکر او

جای اذکارِ الهی مرکز است  
هر چه کاری جای دیگر گلخن است  
- (مصطفی ناظمی)

پس کلامِ پاک در دل‌های کور  
می‌نپاید، می‌رود تا اصل نور  
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۶)

گر نگیرم اصل نورِ الحقِ حَرَم  
فرصتم کوتاه و روید خرویم

خروَب آر روید، بریزد مسجدم  
چون که خوانم ذکر، بیرون از دلم

از درون خوان ذکر و کُن ماهیتی  
ذکر و فعلت راست کن، ماهیت  
- (مصطفی ناظمی)

راست کُن اجزات را از راستان  
سر مکش ای راسترو، زان آستان  
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱)

ذکر آرد فکر را در اهتزاز  
ذکر را خورشید این افسرده ساز  
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۶)

دَم بخور در آب ذکر و صبر کن  
تا رهی از فکر و وسواس کهن  
- (مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۳۸)

اذکروا الله گو امین آ، بی غرض  
تا کزین ذکر ارجعی آید عوض

ذکر بی فعل همچو لاجول ولاست  
ذکر خادم گونه کمیپر ماست

باز گوید الله ستار ما  
هر که نخرید این سه هستم من گدا

آن گدایی از برای طب اوست  
چون که علت داند و ستارخوست

آن گدا نه آن که ما پنداشتیم  
مشتری عامی اش انگاشتیم  
- (مصطفی ناظمی)

کالهی که هیچ خلقش ننگرید  
از خلافت آن کریم آن را خرید  
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۲۶۶)

هیچ قلبی پیش او مردود نیست  
زانکه قصدش از خریدن سود نیست  
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۲۶۷)

او ز ستاری خرید و ماقلی  
ما ودعک گفت و الله اشتری

نیست از بهر نیازش این خرید  
چون که آید از درش رحمت مزید  
- (مصطفی ناظمی)

قسمت مشترکی که رنجور، پیرزن سالخورده و خادم دارند، اینه که همشون چسبیدن به ظاهر! در برنامه گنج حضور طی چند برنامه اخیر این موضوع مرتب تکرار شد تا من فهمیدم که مشکل این سه شخص در خود من هم هست. فهمیدم حتماً من توی سطح و ظاهر موندم که داره

برام تکرار میشه تا بشنوم و ظاهر رو بندازم، پس موضوع اینه که نباید توی ظاهر گیر کنیم. موضوع اینه که ما از ظاهر گذر کنیم، از سطح گذر کنیم و به دل اصلی مون پی ببریم و سعی کنیم روی مرکز مون کار کنیم.

در این داستان‌ها پیرزن به دنبال ظاهر خودش بود و از عشرهای قرآن می‌کند و به صورت خودش می‌زد تا زیبا به نظر بیاد. در داستان رنجور هم شخص رنجور حواسش به نبضش بود، حواسش به حال جسمی و سطحش بود و از دل اصلیش بی‌خبر بود. در داستان خادم و صوفی هم خادم حواسش به سطح بود، چون ذکر رو به صورت ظاهری می‌گفت ولی در عمل کاری نانجام نمی‌داد. خادم فقط لاجول می‌گفت ولی کار نمی‌کرد. پس این سه شخص رنجور، پیرزن کلان و خادم با هم نقاط اشتراک زیادی دارند که مهم‌ترینش گیر کردن توی سطح و قشر است.

پس مفهوم مشترک مثنوی‌های اخیر که در برنامه گنج حضور اجرا شد اینه که از سطح، ظاهر و ذهن گذر کنید.

فهمیدیم که رنجور، کلان پیرزن و خادم هر سه‌شان در روستای ذهن گیر کرده‌اند، در جایی گیر کرده‌اند که هیچ چیزی برای ارائه به خودشان و دیگران ندارند، در جایی گیر کرده‌اند که با سبب‌سازی فقط می‌توانند چیزهای ظاهری رو ببینند، در جایی گیر کردن که فقط ذکر ظاهری میکن ولی در عمل کاری انجام نمی‌دن! قدمی برای به حضور رسیدن بر نمی‌دارند، در جایی گیر کرده‌اند که اون‌جا خودشون رو استاد، فیلسوف و دانشمند می‌بینند، و ایرادات خودشون رو نمی‌بینند که بخوان خودشون رو اصلاح کنند، در جایی گیر کردن که مدام در پی ذکر گفتن ظاهری هستند و حرف‌های ذهن رو برتر از هر چیزی می‌دانند.

هرسه این اشخاص غافل از دلیل خلقت هستند، غافل‌اند از این‌که خداوند می‌خواد خودشو از طریق ما بیان کند، غافل از عشق هستند. پس اگر ما هم غافل از عشق هستیم، مثل اون پیرزن نیتمون از ذکر گفتن فقط به دست آوردن چیزهای این‌جهانی هست، ذکر می‌گوییم و دعا می‌کنیم که خداوند همانیدگی‌هامونو بیشتر کند، هرچه سن و سالمون بیشتر می‌شود شهوت به دست آوردن همانیدگی‌ها در ما بیشتر می‌شود، حتی اگر ما نتونیم از اون همانیدگی استفاده کنیم، باز هم شهوتش رو داریم! مثالی که این‌جا داشتیم همین پیرزن بود که توی نودسالگی به دنبال رابطه با مرد جوان بود، در صورتی‌که اصلاً براش کارایی نداشت و توان انجام این کار رو نداشت، اما به صورت کامل شهوتش رو داشت.

پس خیلی وقت‌ها ما دعا می‌کنیم و ذکر می‌گیریم برای این‌که زندگی همانیدگی‌های مارو بیشتر کنه! فهمیدیم ما ذکر و اشعار مولانا را می‌خونیم فقط برای این‌که خالمان خوب بشه، برای این‌که سطحمون گرم بشه و احساس سرخوشی سطحی کنیم، ما مثل پیرزن می‌خواهیم جسممون رو ارضا کنیم و جسممون رو گرم کنیم، شاید سطح ما گرم بشه ولی این گرمی به صورت موقت و قرض گرفته شده از اشعار مولاناست، شاید گرمی رو در سطح بگیریم ولی هنوز مرکز ما جامد هست و سفت چسبیدیم به همانیدگی‌هایمان!

چون که رو گرمی نماید دل جمود  
عاریت باشد هر آنچه می‌نمود  
- (مصطفی ناظمی)

گرمی عاریتی ندهد اثر  
گرمی خاصیتی دارد هنر  
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۹۴)

ما غافل هستیم از این‌که باید با این اشعار زنده بشیم. غافل هستیم که ما باید این اشعار رو عملی استفاده کنیم تا مرکز ما گرم بشود، تا گرمای ما ذاتی بشود و آفتاب درون ما بالا بیاید. برای همین هست که جناب مولانا می‌گویند باید این اذکار و اشعار رو در مرکز مون استفاده کنیم و اگر ذکر رو جایی غیر از مرکز بکاریم، مثل این هست که داریم روی کتافات گلخن گل می‌کاریم! این کار معادل ذکر گفتن افراد منافق است!

بر زبان، نام حق و، در جان او  
گندها از فکر بی‌ایمان او  
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۹)

ذکر، با او همچو سبزه گلخن است  
بر سر مبرز گل است و، سوسن است  
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۰)

تا موقعی که ما در ذهنمون گیر کردیم و درگیر سبب‌سازی‌های ذهن هستیم کور هستیم و نمی‌تونیم اصل نور و اصل معانی این شعرها رو بگیریم. شاید وقتی یکم شعر می‌خونیم گرم بشیم، منتها همین گرمی رو هم می‌خواهیم بدیم به من‌ذهنی که از اش خوراک کند، پس با همین یکم شعری که می‌خوانیم می‌خواهیم بگیریم به به من چقدر شعر مولانا بدم و می‌خواهیم از شون استفاده ابزاری به سود من‌ذهنی بکنیم. برای همین جنبا مولانا می‌گویند ذکر خدا رو گفتن کار من‌ذهنی نیست.

اُذْکُرُواالله، کار هر اوباش نیست

ارجعی بر پای هر قلاش نیست  
- (مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۷۲)

ابیات جناب مولانا مثل مُشک هستند، اینارو نباید به تن مالید باید به دل مالید تا بتوانند روی ما کار کنند، تا بتوانند یک همانندگی رو به ما نشون بدهند.

مُشک را بر تن مزن، بر دل بمال  
مشک چه بود؟ نام پاک ذوالجلال  
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۷)

ما باید بدونیم فرصت ما برای ارجعی محدوده، فرصت ما برای این که بتونیم به عنوان امتداد زندگی قائم بر پاهای زندگی بشیم، کوتاه است. و فرصت ما برای زنده شدن به زندگی کوتاه است، چون این من ذهنی خروب خیلی سریع داره رشد می کنه! در نتیجه ما خیلی سریع تر باید اصل نور رو بگیریم و به مرکزمون بذاریم، ما باید این اشعاری که جناب مولانا گفته و از فضای اون طرفی اومده رو بگیریم و روی خودمون به صورت عملی پیاده کنیم، نباید اجازه بدهیم این من ذهنی که خروب است، شروع به روییدن در مسجد و فضای یکتایی ما کند. ما باید از هر لحظه و ثانیه استفاده کنیم و روی خودمون کار کنیم.

گر نگیرم اصل نور الحقِ خرم  
فرصتم کوتاه و روید خروبم  
- (مصطفی ناظمی)

ما باید از هدایت های زندگی که برامون آورده، صد درصدی استفاده کنیم، باید کلیه اجزای خودمون رو هم راستا کنیم با اشعار آدم زنده به حضوری مثل مولانا، باید بدون سرکشی این راه را ادامه بدهیم، نباید بگیریم این بیت با سبب سازی ذهن من هماهنگ نیست، نباید شخصی مثل مولانا رو امتحان کنیم یا ازش ایراد بگیریم و عقل خودمون رو بالاتر بدونیم.

راست کن اجزات را از راستان  
سر مکش ای راست رو، زان آستان  
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱)

ما نباید با ذکرهامون دنبال خواسته های دنیایی و غرض های مادی باشیم. ما باید صمیمانه ذکر بگیریم، صادقانه ذکر بگیریم، باید بدون غرض و چشم داشت از زندگی ذکر بگیریم، باید امین بیاییم پیش مولانا، بدون هیچ ربایی و منافق بودن. این گونه ذکرها هستند که می تونند فکر ما را به جنبش دربیارند و فکر اون طرفی رو جاری کنند به زندگی ما، می تونند خورشید درون ما رو بالا بیارند.  
ما باید صبر کنیم، ذکر بگیریم، صبر کنیم، صبر کنیم و صبر کنیم و قانون جبران رو رعایت کنیم تا بتونیم از این من ذهنی هزارساله نجات پیدا کنیم و بتونیم قائم بر هشیاری اولیه خودمون بشیم، اون وقته که می تونیم پیغام ارجعی رو بگیریم اون وقته که بها و عوض ما میشه ارجعی.

دم بخور در آب ذکر و صبر کن  
تا رهی از فکر و وسواس کهن  
- (مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۳۸)

گر امین آیین سوی اهل راز  
وا رهید از سرکله مانند باز  
- (مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۳۵)

اذکروالله گو امین آ، بی غرض  
تا کزین ذکر ارجعی آید عوض  
- (مصطفی ناظمی)

ما اگر اشعار مولانا رو بخونیم ولی همانندگی ها رو نندازیم و یا اشعار مولانا رو به عنوان ذکر بخونیم ولی در عمل و کار استفاده نکنیم، در این صورت مثل خری هستیم که لاحول خورده، یعنی در عمل اشعار رو روی مرکز پیاده نکردیم و واقعا غذای معنوی نخوردیم. این جا دیگه هر چقدر هم بخواییم خودمونو معنوی جلوه بدهیم و بگیریم این خر معرکه است، مردم می بینند که خر ما دارد لنگان لنگان راه می رود! این خودش یک معیاری هست که بفهمیم داریم کار رو درست انجام می دهیم یا غلط! یعنی اگه هنوز می لنگیم و مثل خر صوفی شب و روز سجده می کنیم، هنوز داریم لاحول می خوریم، هنوز از کار عملی و قانون جبران غافلیم! پس اگر فقط شعر بخونیم و ذکر ظاهری بگیریم، به خودی خود کاری نمی کند تا وقتی که ما مرکزمون رو دست نخورده نگه داشتیم.

چونکہ قیوتِ خر، به شبِ لَحْوُل بود  
شبِ مسیح بود و، روزِ اندرِ سجود  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت (۲۵۰)-

باز با همه این حرف‌ها که ما منافق هستیم و ذکر و عملمون هم خوانی ندارد و هنوز این ذهن رو ول نکردیم، باز هم خدا ما را فراموش نکرده، خداوند عیب‌های ما را می‌پوشونه، خداوند باز مشتری ماست، خداوند با ما نمی‌جنگه، باز هم خداوند همه‌جوره دنبال ماست، جناب مولانا همه‌جوره دنبال ما هستن و بهترین شعرها رو برای ما گفتن. جناب مولانا همه‌جوره منت ما رو می‌کشند، ایشون آمدند غزلیات رو گفتند، شش جلد مثنوی را گفتند و کم نگذاشتند برای ما و اینا همه نشانه‌های اینه که زندگی و انسان‌های به‌حضوررسیده دنبال ما هستند ولی ما قدرشونو نمی‌دونیم. اونا همه‌جوره خریدار ما هستند، گدایی ما را می‌کنند، منت ما را می‌کشند، ولی ما غافل هستیم و فکر می‌کنیم اونا محتاج ما هستند و ناز می‌کنیم! اما این خریداری و گدایی به‌علت نیاز آن‌ها نیست، چون اون‌ها نیازی به ما ندارند، بلکه به‌خاطر «رحمت اندر رحمت» بودنشون هست، به‌خاطر عشق بی‌نهایتشون هست، اون‌ها فقط می‌خواهند عشق و رحمت بیشتر رو به سر ما و این جهان بریزند.

کالهی که هیچ خلقش نگرید  
از خِلاقت آن کریم آن را خرید  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت (۱۲۶۶)-

هیچ قلبی پیش او مردود نیست  
زانکه قصدش از خریدن سود نیست  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت (۱۲۶۷)-

او ز ستّاری خرید و ماقلی  
ما ودَعک گفت و الله اشتری  
-مصطفی ناظمی-

نیست از بهر نیازش این خرید  
چون که آید از درش رحمت مزید  
-مصطفی ناظمی-

در نهایت امیدوارم با این همه تکرار که روی مبحث ظاهر داشتیم، این سطح را بگذارم زمین و به دل اصلی‌ام بچسبم و جلوی این همه رحمت و عشق را نگیریم و هر لحظه آدم باشه این من هستم که به جناب مولانا نیاز دارم.

آمین ♥  
مصطفی از گلپایگان